

The Skill of Selection and Applying Words in Saadi's Speech

Rahman Moshtaqmehr

Professor of Azarbaijan University of shahid madani, Iran, r.moshtaghmehr@gmail.com

Ahmad Goli

Professor of Azarbaijan University of shahid madani, Iran, ah.goli@yahoo.com

Farhad Mohammadi . .

Ph.D of Azarbaijan University of shahid madani, Iran, mohammadifarhad65@gmail.com

Abstract

The study of word selection in speech of Saadi shows that central words in sentence or verse usually have influence over each other. Proportion, in general meaning, as a traction between words, is his main criterion in selecting a word from available possibilities. Even his stimulant in making use of 'metaphor', 'simile' and 'compounds that have allusive meaning', is regarding this proportion and harmony between words in the associative axis. In addition to subject of proportion, another important subject in selection of word in Saadi's speech is his skill to avoid repetition a word at one meaning by using of lingual capacities. In this paper, first, the subject of synonym and some other capacities such as 'metaphor', 'trope', 'changing the grammatical form of a word' and 'Arabic equivalent of words' which Saadi has used them to avoid repetition of word, will be considered. In the following, we study the proportion and harmony in his words.

Keywords: Saadi, Word Selection, Proportion, Repetition, Synonym, Metaphor, Trope.

* Corresponding author

هنر گزینش و کاربرد واژه در سخن سعدی

رحمان مشتاق‌مهر* - احمد گلی** - فرهاد محمدی***

چکیده

بررسی شیوه گزینش واژه در سخن سعدی نشان می‌دهد که واژه‌های کلیدی در جمله یا بیت معمولاً با هم مرتبط هستند و بر هم تأثیر می‌گذارند. معیار سعدی در انتخاب واژه، تناسب در معنای کلی و عام در جایگاه همگرایی کلمات است؛ حتی انگیزه او در استفاده از استعاره، تشبیه و ترکیبات دارای معنای کنایی نیز تاحدی رعایت همین تناسب و هماهنگی بین واژه‌ها در محور همنشینی است. سعدی هنرمندانه از شگردهای زبانی خاص برای پرهیز از تکرار واژه در یک معنا و مفهوم بهره می‌برد و افزون‌بر تناسب در گزینش واژه به این نکته نیز توجه دارد. در این نوشتار نخست موضوع ترادف و چند شگرد زبانی بررسی می‌شود؛ از آن جمله است: استعاره، مجاز، تغییر صورت صرفی واژه و معادل عربی کلمه که سعدی برای پرهیز از تکرار از آنها بهره می‌برد. در ادامه با ذکر نمونه‌هایی تناسب و هماهنگی بین واژه‌ها در سخن سعدی بررسی خواهد شد.

واژه‌های کلیدی

سعدی؛ گزینش واژه؛ تناسب؛ تکرار؛ ترادف؛ استعاره؛ مجاز

مقدمه

دقت سعدی در گزینش واژه یکی از جلوه‌های مهم بلاغت در سخن اوست؛ به طوری که «به‌گزینی او به‌حدی است که اگر آن واژه را برداریم و هر چیز دیگر از مترادفات و مشابهات و معانی و مفاهیم نزدیک، به جای آن قرار دهیم، دیگر آن لطف و زیبایی و آن رسایی و تکامل را ندارد» (نشاط، ۱۳۷۸: ۲۱۹). درباره کلمه در کلام سعدی، همواره بر این نکته تأکید شده است که او در لغت‌گزینی به تناسب، روانی و کشش توجه داشته است (خطیبی، ۱۳۶۶: ۶۱۲-۶۰۹). زیبایی واژه و بلاغت آن در بافت جمله و در ارتباط با دیگر واژه‌های کلام نمایان می‌شود؛ به همین سبب

* استاد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران r.moshtaghmehr@gmail.com

** استاد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران ah.goli@yahoo.com

*** دکتری دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران، (نویسنده مسوول) mohammadifarhad65@gmail.com

دریافت چنین ویژگی‌هایی درباره‌ی واژه در سخن سعدی، تنها در متن و بررسی زیبایی‌گزینه‌ش آن امکان‌پذیر است؛ زیرا «بحث از واژگان را نمی‌توان جدا از متنی که در آن به کار رفته است به سرانجام رساند» (موحد، ۱۳۷۳: ۱۱۹). با ایجاد تناسب بین کلمات، معنا و مفهوم بهتر به مخاطب القا می‌شود و در ذهن او تجسم می‌یابد؛ انتخاب واژه در سخن سعدی نیز بیشتر از معیار تناسب با کلمات دیگر متأثر است. این تناسب یا از نوع تناسب‌های موجود در علم بدیع است که نتیجه‌ی رعایت آن، ایجاد آرایه‌های بدیعی است و یا از نوع تناسب دلالتی است؛ یعنی واژه انتخاب‌شده، نزدیک‌ترین و مناسب‌ترین کلمه برای معنای منظور در بافت کلام است.

این نوشتار به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود. در بخش اول که اهمیت بسیاری دارد، هنرنمایی سعدی در گزینه‌ش و کاربرد واژه‌ها برای پرهیز از تکرار یک کلمه در معنای واحد نشان داده می‌شود. ارتباط این موضوع با بلاغت در این است که سعدی می‌داند در کجا واژه را می‌تواند دوباره تکرار کند و در کجا به جای تکرار، از شگردها و امکانات دیگری مثل مترادف بهره برد.

در بخش دوم، رویکرد اصل تناسب در گزینه‌ش واژه‌ها در سخن سعدی بررسی می‌شود. این بخش شامل دو قسمت است که در قسمت نخست با ذکر نمونه‌هایی به پیوند صنایع بدیعی و گزینه‌ش واژه پرداخته می‌شود. در قسمت دوم مثال‌هایی برای تبیین تناسب دلالتی، تناسبی متفاوت از علم بدیع، بیان می‌شود.

ظرفیت‌های زبانی برای پرهیز از تکرار واژه

تکرار در هنر و زیبایی‌شناختی پسندیده است و یکی از جلوه‌های زیبایی به شمار می‌رود؛ اما باید توجه داشت که در سطح کلام، به‌ویژه کلام ادبی، چه نوعی از تکرار ارزش هنری و زیبایی‌شناختی دارد و چه نوعی به بلاغت آسیب می‌رساند و باعث سستی و نازیبایی کلام می‌شود. بین تکرار واک، هجا، واژه، عبارت و جمله که شمیسا آنها را مصداق‌های تکرار در سطح کلام می‌داند (شمیسا، ۱۳۸۳: ۷۹)، از نظر کارکرد هنری و زیبایی‌شناختی تفاوت وجود دارد. تکرار واک و هجا به موسیقی کلام می‌انجامد؛ بنابراین می‌توان پذیرفت که نیکوست؛ اما تکرار واژه، عبارت و جمله را نباید تنها به سبب اینکه افزون‌کننده‌ی موسیقی و آهنگ کلام هستند، زیبا دانست و آنها را مطابق بلاغت به شمار آورد؛ این نوع تکرارها از نظر بلاغی و معنایی یا باید برای تأکید و مبالغه به کار رود و یا اینکه تکرار آنها لفظی باشد، نه معنایی؛ یعنی قسمت‌های تکراری با یکدیگر تفاوت معنایی داشته باشند؛ بنابراین تکرار یک واژه در بیت یا جمله در دو حالت زیباست و باعث لذت مخاطب می‌شود؛ نخست آنکه معنای واژه‌های تکراری متفاوت باشد که در این حالت جناس تام شکل می‌گیرد و دیگری آنکه تکرار متضمن نکات خاصی مثل تأکید باشد. راز زیبایی تکرار در سخن سعدی نیز در همین نکته است؛ درحقیقت سعدی برای زیبایی‌آفرینی واژه را تکرار می‌کند.^۱ تکرار یک واژه به یک معنا در بیت یا دو جمله‌پی‌درپی، برای مخاطب ملال‌آور و برای سخنور نیز نشانه‌ی ضعف است. زمانی که بنا بر ضرورت موضوع و موقعیت معنا، تکرار نیاز باشد، اگر دال یا لفظ آن معنا تکرار شود، کلام نازیبا خواهد بود. سخنور در این هنگام باید تاحداً امکان با شگردهای خاص از کلمات متنوعی استفاده کند تا صورت کلام دلنشین و خوشایند باشد. مترادف، تغییر صورت صرفی واژه، ترجمه‌ی واژه از زبان عربی، استعاره، مجاز، ظرفیت‌هایی هستند که سخنور برای پرهیز از تکرار واژه از آنها می‌تواند استفاده کند.

مترادف

تکرار نازیبا از فصاحت و بلاغت کلام می‌کاهد؛ برای گریز از آن استفاده از مترادف یکی از مهم‌ترین و

پرباربردترین شگردهاست. البته در اینجا منظور از مترادف، ترکیب حاصل از عطف دو واژه مترادف به یکدیگر نیست و منظور، متفاوت از آن چیزی است که در متونی مثل تاریخ جهانگشای جوینی بسیار مشاهده می‌شود. درحقیقت مراد از مترادف در این نوشتار، استفاده از دو واژه است که با فاصله از یکدیگر، در دو عبارت یا دو جمله پی‌درپی ذکر می‌شوند و از نظر معنایی یکسان هستند. در دو نمونه زیر هم تفاوت نوع عطفی مترادف با نوع منظور نویسندگان و هم تفاوت کارکردی - بلاغی آنها نمایان است:

(۱) «و هیبت او در ضمائر و خواطر خلائق تمکن یافت» (جوینی، ۱۳۸۷: ۳۷۷).

(۲) بدوزد شوره دیده هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهی به بند

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۲۳)

در مثال اول ضمائر و خواطر مترادف هستند و به صورت ترکیب عطفی در کنار یکدیگر آمده‌اند. کارکرد این نوع مترادف، تأکید و آشکارکردن بیشتر موضوع است؛ اما در مثال دوم دو واژه مترادف شوره و طمع، با فاصله از هم ذکر شده‌اند. کارکرد بلاغی در این نوع مترادف، پرهیز از تکرار واژه نخست است تا کلام، بلیغ و زیبا جلوه کند. در نمونه‌هایی مانند مثال دوم، گوینده بلیغ ناگزیر، هنگامی واژه‌ای را به یک معنا تکرار می‌کند که آن کلمه، مترادف روشنی نداشته باشد که به طور دقیق بر همان معنا دلالت کند؛ اما زمانی که امکان استفاده از مترادف باشد، حتماً از تکرار پرهیز می‌کند؛ بنابراین یکی از جنبه‌های مهم بلاغت در گزینش واژه و کاربرد آن این است که سخنور بداند کجا نباید واژه را تکرار کند و اگر جایی واژه را تکرار کرد، آسیمی به بلاغت کلام و زیبایی آن وارد نشده است. سعدی در بیت زیر می‌توانست واژه آخر را تکرار کند؛ اما برای پرهیز از نازیبایی و غیربلیغ شدن کلام، از واژه پایان در جایگاه مترادف استفاده کرده است:

نه حسنت آخری دارد نه سعدی را سخن پایان بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

(همان، ۱۳۹۴: ۱۴۲)

عبارت‌ها و جمله‌هایی که باید در آنها به جای تکرار یک واژه به یک معنا، از مترادف استفاده کرد، ویژگی و حالات خاصی دارند. در این مسئله چگونگی رابطه جملات نسبت به هم و حالاتی که با هم دارند، بسیار مهم و درخور توجه است. در بیت بالا دو پاره جمله از نظر دستوری به یکدیگر وابسته هستند و نسبت به هم متداخل‌اند؛ به همین سبب تکرار واژه در آن زشت و ناپسند خواهد بود؛ بنابراین در کاربرد تکرار باید به حالات جملات دقت کرد تا اگر تکراری رخ دهد، کلام نازیبا نشود و یا اینکه اصلاً در چه حالاتی نباید تکراری در آنها روی دهد. از سوی دیگر به جایگاه واژه‌هایی که تکرار می‌شوند یا نباید تکرار شوند و نقش آنها در جمله، بسیار باید توجه داشت؛ برای مثال در دو جمله متجانس نباید تکرار رخ دهد؛ منظور از جملات متجانس جمله‌هایی است که از یک جنس باشند (خیامپور، ۱۳۸۴: ۱۴۰)؛ از نظر معنایی شبیه به هم و از نظر دستوری پیوندی نداشته باشند. در این حالت اگر یک واژه که از نظر دستوری در هر دو جمله یک نقش دارد، دو بار به یک معنا تکرار شود، کلام سست جلوه می‌کند؛ زیرا آن تکرار از بلاغت کلام می‌کاهد. سعدی در بیت زیر به سبب پرهیز از تکرار نازیبا و ایجاد کلام بلیغ، کلمه دوست را در هر دو مصراع تکرار نکرده است؛ بنابراین در جمله نخست از «یار» برای مترادف بهره برده است. البته به سبب ضرورت قافیه نمی‌توان گفت که شاعر از کلمه یار دو بار می‌توانست استفاده کند.

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

(سعدی، ۱۳۹۴: ۲۲۲)

درحقیقت وقتی واژه‌های جملات نسبت به هم از تکرار نحوی برخوردار هستند، واژه قرارگرفته در جای اصلی جملات مثل نهاد یا مسند، نباید در دو جمله به یک معنا تکرار شود؛ بلکه کلام باید تاحداً ممکن با تنوع واژگانی همراه باشد. اگر «ولوله» در جمله دوم به جای فتنه دوباره تکرار می‌شد، سخن سست می‌شد. این موضوع در بیت زیر بهتر نمایان است:

حیف باشد بر چنان تن پیرهن ظلم باشد بر چنان صورت نقاب

(همان: ۹۱)

حیف و ظلم مترادف هستند؛ جایگاه دستوری آنها به گونه‌ای است که تکیه و تأکید بلاغی و موضوع اصلی به شمار می‌رود؛ بنابراین اگر یکی به جای هر دو تکرار می‌شد، کلام بسیار سست جلوه می‌کرد. درواقع مدار بلاغت و زیبایی این بیت، همین بهره‌گیری از مترادف برای پرهیز از تکرار است. راز بزرگی سعدی و زیبایی و بلاغت او در ریزه‌کاری‌هایی از این جنس است.^۲ او به خوبی می‌داند که در کجا و در چه زمانی باید از مترادف به جای تکرار واژه به یک معنا استفاده کند. در بیت زیر نیز دو جمله مصراع اول متجانس‌اند؛ بنابراین اگر یکی از دو واژه هم‌معنای ثبات و دوام به جای هر دوی آنها می‌آمد، کلام زیبایی و بلاغت نداشت؛ بنابراین شاعر برای بیان یک معنا از دو واژه مترادف استفاده کرده است تا سخن زیبا و بلیغ شود:

ثبات عمر تو باد و دوام عافیت نگاهداشته از نایبات لیل و نهار

(همان، ۱۳۸۹: ۷۲۳)

هرگاه دو جمله عطف‌شونده، از هر نظر شباهت کامل داشته باشند، نباید در آنها واژه‌ای به یک معنا تکرار شود. در نمونه زیر هر دو جمله، مسند هستند و کلمات آنها نیز از یک الگوی دستوری برخوردار است؛ به همین سبب از ظرفیت زبانی مترادف استفاده شده است تا کلام بسیار بلیغ و زیبا جلوه کند: «خلاف راه صواب است و عکس رای اولوالالباب، دارو به گمان خوردن و ...» (همان، ۱۳۸۴: ۱۸۴). نمونه‌هایی مانند این مثال که در آن از دو واژه مترادف استفاده شده است، شکل گسترش‌یافته و باطناب ترکیب عطفی است. این شاهد درحقیقت به این صورت بوده است: «خلاف راه صواب و رای اولوالالباب است ...». سعدی در این نمونه و نمونه زیر، به سبب رعایت بلاغت، به جای دو واژه مترادف، به ذکر یکی و عطف متعلق واژه دوم به اولی بسنده نکرده است. همچنین است: «پسری دیدم به خوبی به‌غایت اعتدال و نهایت جمال» (همان: ۱۴۱).

اغراض بلاغی، ساخت و صورت نحوی کلام را معین می‌کند. با مقایسه کلام سعدی با شکل فشرده‌شده آن، اغراض بلاغی استفاده از مترادف برای گسترش کلام نمایان می‌شود. گوینده به سبب سجع و زیبایی کلام وادار می‌شود تا کلام را به صورت «به‌غایت اعتدال و جمال» بیان نکند؛ هم‌چنین افزون‌بر علت بلاغی، تفکیک دو مفهوم از یکدیگر نیز در این شکل از کلام مؤثر بوده است. اگر چنین تفکیکی با استفاده از مترادف صورت نمی‌گرفت، چنین تصوّر می‌شد که منظور گوینده از اعتدال و جمال یک چیز است نه دو چیز جداگانه. در حالت عطف نقش واژه جمال در جمله، وابسته است و جایگاه مستقلی ندارد؛ به همین سبب مفهوم آن تشخیص نمی‌یافت؛ درحقیقت سعدی کلام را به‌طور دقیق مطابق اغراض منظور خود ساخته است.

هنگامی که دو واژه نقش دستوری یکسان دارند و سیاق کلام به گونه‌ای است که در پایان قرینه‌ها قرار گرفته‌اند، حتماً باید به جای تکرار یک واژه از مترادف آن استفاده کرد. در عبارت «گدای نیکانجام به از پادشاه بدفرجام» (همان: ۱۸۸) دو واژه‌ای که در پایان قرینه‌ها آمده‌اند، از نظر معنی مترادف هستند. هر دو واژه از نظر وزن هجایی و حروف پایانی یکسان هستند و موسیقی قرینه نیز کامل است؛ بنابراین اگر به جای کاربرد مترادف از تکرار استفاده می‌شد، بلاغت و زیبایی کنونی کلام از بین می‌رفت. علت بلاغی کاربرد مترادفات به جای تکرار نیز همین زیبایی‌هایی است که به کلام بخشیده می‌شود. سخنور بلیغی مانند سعدی کاملاً به این نکته‌ها آگاه بوده است؛ به همین سبب از تکرار واژه‌های دارای نقش یکسان در جملات قرینه، پرهیز کرده است تا کلام بسیار زیبا جلوه کند. در نمونه‌های زیر این موضوع آشکارا دریافت می‌شود: «فرآش باد صبا را گفته که فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده که بنات نبات در مهد زمین پیرورد»، «باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده» (همان: ۴۹). در شاهد پایانی در صورت تکرار صفات دو ترکیب که جایگاه آنها در جملات قرینه یکسان است، بلاغت و زیبایی کلام از بین می‌رفت. در چنین مواقعی حتماً باید دو صفت از نظر کلمات متفاوت باشند. در این نمونه نیز اگر از مترادف استفاده نمی‌شد و در این دو ترکیب یکی از صفت‌ها به جای هر دو تکرار می‌شد، کلام زشت می‌نمود: «دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند» (همان: ۱۷۰).

تکرار یک فعل در پایان دو جمله که نسبت به هم قرینه‌اند، از نکات مهم دیگری است که کلام را غیربلیغ و نازیبا می‌کند. در چنین حالتی برای ایجاد بلاغت کلام یا باید فعل جمله اول به قرینه لفظی فعل جمله دوم حذف شود و یا از مترادف برای پرهیز از تکرار استفاده شود: «عاقبه الامر این یکی علامه عصر گشت و آن دگر عزیز مصر شد» (همان: ۱۰۹). وقتی به جای تکرار واژه از مترادف آن استفاده می‌شود، با وجود تکرار معنی، تکرار لفظ وجود نخواهد داشت و چون کلام با تنوع کلمات همراه است، حشو احتمالی نیز پوشیده می‌ماند. در مصراع اول بیت زیر دو ترکیب وصفی که نقش دستوری آنها یکسان است، به هم عطف شده‌اند. هر دو ترکیب یک معنا دارند و حشو رخ داده است؛ اگر واژه‌ای در آنها تکرار می‌شد، حشو کلام پیدا بود که در این صورت ناپسند جلوه می‌کرد؛ اما با کاربرد مترادف، دو ترکیب طوری نمایان شده است که گویی دو مفهوم متفاوت بیان می‌شود:

دریغ روز جوانی و عهد بُرنائی نشاط کودکی و عیش خویشتن‌رائی

(همان، ۱۳۸۹: ۷۴۷)

به چند سبب واژه‌ای از جمله اول در جمله دوم تکرار می‌شود؛ گاهی واژه مکرر در قسمتی از جملات است که تکرار آن به موسیقی کلام می‌افزاید و یا اینکه جمله دوم از نظر معنایی ادامه جمله اول و تکمیل‌کننده آن است؛ به بیان دیگر جمله دوم نسبت به جمله اول بیان علت، استدراک، تمثیل، استثنا، تأیید و... است. در چنین مواقعی که دو جمله پیوند معنایی خاصی با هم دارند، ممکن است واژه تکرار شود؛ اما چون دو جمله، دو موضوع و مفهوم را بیان می‌کنند، تکرار ناپسند جلوه نمی‌کند:

توانگری نه به مال است پیش اهل کمال که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال

(همان: ۷۳۰)

صید بیابان سر از کمنند پیچد ما همه پیچیده در کمنند تو عمدا

(همان: ۱۳۹۴: ۲۶۶)

که گفت در رخ زیبا نظر خطا باشد خطا بود که نینند روی زیبا را

(همان: ۲۵۸)

اهمیت بهره‌گیری از مترادف برای پرهیز از تکرار بر درک زیبایی و بلاغت کلام بسیار مؤثر است؛ هم‌چنین در تصحیح متون و انتخاب صورت مناسب از بین نسخه‌ها نیز می‌توان به آن توجه کرد. به بیان دیگر پرهیز از تکرار همواره یکی از اصولی بوده است که سخنوران بلیغ به آن توجه داشته‌اند؛ هنگامی که در نسخه‌ها برای یک واژه هم تکرار و هم مترادف آن ضبط شده است، صورت مترادف اصالت بیشتری دارد.

ای بر در سرایت غوغای عشقبازان همچون بر آب شیرین آشوب کاروانی

(همان، ۱۳۸۹: ۶۴۰)

در این بیت، در متن اصلی واژه آشوب ضبط شده است و در نسخه بدل به جای آن واژه غوغا آمده است. باتوجه‌به اینکه واژه غوغا یک‌بار در مصراع اول ذکر شده است، تکرار آن به همان معنا در مصراع دوم هیچ لطف و زیبایی ندارد؛ از سوی دیگر چون سعدی به جای تکرار یک واژه از مترادفات آن بهره می‌گیرد، ضبط متن درست‌تر و به بلاغت نزدیک‌تر است.

افزون‌بر مترادف، امکانات زبانی دیگری نیز برای پرهیز از تکرار یک واژه در معنای واحد وجود دارد که کاربرد آنها با دشواری و محدودیت همراه است؛ به همین سبب میزان استفاده از آنها نسبت به مترادف بسیار کمتر است؛ استعاره، مجاز، تغییر صورت صرفی واژه، معادل ترجمه‌ای یک واژه از زبان عربی، از جمله این امکانات زبانی است.

ترجمهٔ یک واژه از زبان عربی

به‌طورکلی کلمات عربی به سبب افزونی کاربرد در زبان فارسی، برای واژه‌های این زبان حکم مترادف را یافته‌اند. این کلمات درحقیقت معادل واژه‌های فارسی هستند نه مترادف؛ اما به سبب فراوانی بسیار، معمولاً در جایگاه مترادف به شمار می‌روند. باتوجه‌به نمونه‌های مربوط به بخش مترادف می‌توان دریافت که در بیشتر نمونه‌ها یکی از کلمات، عربی است؛ به همین سبب گاهی برای پرهیز از تکرار یک واژه از معادل عربی آن در جایگاه مترادف استفاده شده است. درواقع این موضوع را باید بخش فرعی و زیرمجموعهٔ مترادف دانست. «پسر سر سوی آسمان کرد و تبسم کرد. ملک پرسید که در این حالت چه جای خندیدن است؟!» (همان، ۱۳۸۴: ۷۵). در این جمله‌ها اگر واژه تبسم تکرار می‌شد، کلام نسبت به اکنون بسیار متفاوت بود. کاربرد معادل یک واژه در زبان عربی به زیبایی کلام می‌افزاید؛ درحقیقت کاربرد این فرایند مانند کاربرد یک واژه برای پرهیز از تکرار لفظی است؛ به افزونی الفاظ در عین وحدت معنا می‌انجامد تا کلام با تنوع واژگانی جلوه کند.

نه ره گریز دارم، نه طریق آشنایی چه غم اوفتاده‌ای را که تواند احتیالی؟

(همان، ۱۳۹۴: ۷۰)

سعدی در این بیت می‌توانست لفظ راه را تکرار کند؛ اما به سبب آنکه تکرار به سستی کلام می‌انجامد، از معادل آن در زبان عربی استفاده کرده است.

تغییر صورت صرفی واژه

بهره‌گیری از صورت‌های صرفی متعدد از یک ریشه، شگرد دیگری در پرهیز از تکرار واژه است. البته این موضوع ویژهٔ زبان عربی است و واژه‌هایی که در کلام سعدی در این جنبه نمودار شده‌اند، بیشتر عربی هستند. در فارسی

به‌ندرت این موضوع رخ می‌دهد.

صید از کمند اگر بجهد، بوالعجب بود و نه چو در کمند بمیرد، عجیب نیست

(همان: ۱۸۸)

سعدی در این بیت برای اینکه از تکرار واژه بوالعجب در مصراع دوم جلوگیری کند، صورت صرفی دیگری از آن را بیان کرده است.^۳

سعدی در عبارت زیر نیز از تغییر صورت صرفی واژه برای پرهیز از تکرار استفاده کرده است. اگر او واژه عزیز را به همان صورت تکرار می‌کرد، از بلاغت کلام کاسته می‌شد و کاخ زیبایی کلام فرومی‌ریخت: «خلعت سلطان اگرچه عزیزست جامه خُلُقان خود از آن بعزّت تر» (همان، ۱۳۸۴: ۱۸۴).

استعاره

این موضوع بسیار مهم است که گوینده به چه دلایل بلاغی به جای لفظ اصلی از مجاز و استعاره و گزینش واژه استفاده می‌کند؟ یکی از انگیزه‌های کاربرد استعاره، ایجاد تناسب بین کلمات در محور همنشینی است که در بخش تناسب به آن پرداخته می‌شود. یکی دیگر از کارکردهای مهم آن که باز به گزینش واژه در سطح کلام مربوط می‌شود، نقش آن در پرهیز از تکرار است. اگر تکرار یک واژه، معمولاً اسم ذات، در کلام نیاز باشد، سخنور به جای تکرار عینی با استعاره به آن اشاره می‌کند. در بیت زیر به سبب تکرار واژه موی در مصراع اول، در مصراع دوم برای اشاره به آن از استعاره استفاده شده است:

هر جا که سروقامتی و موی دلبری خود را بدان کمند گرفتار می‌کنم

(همان، ۱۳۹۴: ۳۰۴)

این موضوع یعنی استفاده از استعاره برای پرهیز از تکرار لفظ اصلی در نمونه زیر بهتر نمایان شده است. سعدی وقتی مخاطب، محبوب، را بیش از یک‌بار خطاب قرار می‌دهد با استعاره از او نام می‌برد:

ای پسر دلربای، وی قمر دلپذیر از همه باشد گریز وز تو نباشد گزیر

(همان: ۱۷۱)

البته این موضوع در منظومه‌های روایتی برجسته‌تر است. در این منظومه‌ها به یک چیز یا یک کس پیوسته اشاره می‌شود؛ به همین سبب یکی از انگیزه‌های استفاده از استعاره در کنار توصیف، پرهیز از همین تکرار است. اهمیت استعاره در این باره، یعنی نقش آن در طول جملات یک بیت یا ابیات داستان روایتی، این است که یک معنا با الفاظ متعدد ظاهر می‌شود. وقتی لفظی در جایگاه استعاره جایگزین لفظ دیگری می‌شود که پیشتر بیان شده است، درحقیقت یک معنا با چندین واژه بیان می‌شود.

مجاز

گاهی نیاز است که واژه‌ای از جمله اول در جمله دوم دوباره بیان شود. در این حالت اگر همان لفظ به همان معنا تکرار شود، باعث ملال مخاطب می‌شود و از زیبایی کلام نیز کاسته خواهد شد. گوینده در چنین وضعیتی می‌تواند برای پرهیز از تکرار، از مجاز در جایگاه یکی دیگر از امکانات زبانی استفاده کند و واژه‌ای را به‌طور مجازی در معنای واژه منظور بیان کند.

سعدی در نمونه زیر به جای جام از لفظ شراب استفاده می‌کند؛ زیرا پیشتر یک‌بار این واژه را ذکر کرده است و

در صورت کاربرد دوباره، کلام بسیار سست جلوه خواهد کرد. استفاده از مجاز برای پرهیز از تکرار، محور زیبایی جملات مصراع اول است:

شراب وصلت اندر ده که جام هجر نوشیدم درخت دوستی بنشان که بیخ صبر برکندم
(همان: ۲۲۸)

رعایت تناسب در گزینش واژه

در بحث زیبایی و بلاغت گزینش واژه، موضوع مهمی مطرح است؛ سخنور بلیغ برای بیان معنا به چه ملاک یا ملاک‌هایی برای انتخاب یک واژه توجه دارد؟ واژه‌های محوری و اصلی کلام برای انتخاب، همواره در ذهن سخنور به صورت کششی همدیگر را تداعی می‌کنند؛ بنابراین اصل تناسب، مهم‌ترین رویکرد در گزینش کلمات است. منظور از تناسب، هر نوع پیوندی است که واژه در سطح جمله با دیگر کلمات موجود می‌تواند داشته باشد. تناسب در چنین معنای عام و گسترده‌ای، هم آن نوعی را شامل می‌شود که به آرایه‌های ادبی در شعر و نثر مربوط می‌شود و هم آن نوعی که به جنبه سازگاری کلمات با هم از نظر بافت کاربردی ارتباط دارد؛ در نتیجه، تناسبی که واژه‌های محوری در کلام می‌توانند با هم داشته باشند، در دو حوزه کلی درخور بررسی است:

الف) تناسب از نوع بیانی و بدیعی: این نوع تناسب جنبه زیبایی‌شناختی دارد و به امکانات و شگردهایی مربوط می‌شود که منشاء زیبایی کلام هستند.

ب) تناسب دلالتی: از منظر این نوع تناسب، کلماتی که بیان موضوع بر آنها وابسته است باید از نظر کاربردی با حوزه معنایی و بافت کلام، بسیار متناسب باشد. چنین به نظر می‌رسد که این نوع تناسب بیشتر در زبان‌شناسی، به‌ویژه شاخه معنی‌شناسی و کاربردشناسی بررسی می‌شود؛ اما از منظر بلاغت توجه به چنین مسائلی در آثار ادبی نیز لازم و ضروری است؛ زیرا در برخی آثار ادبی وجودنداشتن چنین تناسبی بین کلمات، از نظر بلاغی به ضعف در گزینش و کاربرد واژه می‌انجامد. در زیر با ذکر نمونه‌هایی از سخن سعدی به‌طور مختصر این دو نوع تناسب بررسی می‌شود.

تناسب از نوع بیانی و بدیعی

هدف در بلاغت، بیان هر چه بهتر معنا و انتقال آن به مخاطب است؛ به همین سبب واژه‌های کلام نیز هراندازه بیشتر با هم تناسب داشته باشند، عمل انتقال معنا بهتر انجام خواهد شد؛ در نتیجه وجود تناسب در بین کلمات، عین بلاغت است؛ چه تناسب صوری - آوایی و چه تناسب معنایی.

بلاغت در گزینش واژه آن است که سخنور در محور جانشینی برای بیان معنای منظور، واژه‌ای را برگزیند که در محور همنشینی بهترین و زیباترین تناسب را با دیگر واژه‌های کلام داشته باشد. چنین فرایندی باعث آفرینش برخی از آرایه‌های بدیعی می‌شود که از نظر زیبایی‌شناختی اصلی و مهم هستند. علت این ادعا که صنایع بدیعی به بلاغت گزینش واژگان مربوط می‌شود این است که اگر کلمات این صنایع را به معادل معنایی آنها تغییر دهیم، این صنایع از بین خواهند رفت؛ هم‌چنین اگر در پی یافتن پاسخ این سؤال برآیم که آرایه‌های بدیعی چگونه شکل می‌گیرند؟ پیوند این آرایه‌ها با گزینش واژه نمایان‌تر می‌شود؛ زیرا منشاء پیدایش چنین آرایه‌هایی به ملاک‌ها و انگیزه‌هایی بازمی‌گردد که سخنور هنگام گزینش کلمات دنبال می‌کند. گوینده بلیغ در گزینش کلمات به تناسب معنایی و آوایی توجه می‌کند (صفوی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۹۰). در نظر داشتن تناسب معنایی به ایجاد صنایع معنوی در سخن می‌انجامد و تشابه آوایی و صوری نیز صنایع لفظی را به همراه خواهد داشت. اکنون به چند نمونه از کلام سعدی اشاره می‌شود که گزینش کلمات

در آنها با رعایت بسیار تناسب است و آشکارشدن صنایع بدیعی را در پی داشته است:

ایهام تضاد

سعدی در بیت زیر می‌توانست به جای «برنمی‌خیزد»، «برنمی‌آید» بیاورد؛ اما برای اینکه بین دو فعل، تناسب از نوع تقابل ظاهری ایجاد کند، برنمی‌خیزد را برگزیده است:

ز دستم برنمی‌خیزد که یکدم بی‌تو بنشینم به جز رویت نمی‌خواهم که روی هیچ کس بینم

(سعدی، ۱۳۹۴: ۵۶)

با این تقابل و تضاد ظاهری «برجستگی خاصی در سخن ایجاد می‌شود و حذف یکی، دیگری را از معنی و تأثیر می‌اندازد» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۴۲۶). در بیت زیر نیز واژه بست به جای زد انتخاب شده است تا با فعل بگشاد ایهام تضاد ایجاد کند:

تا چه کرد آن که نقش روی تو بست که در فتنه بر جهان بگشاد؟

(سعدی، ۱۳۹۴: ۵۴)

جناس

واژه چاره در بیت زیر شاعر را بر آن داشته است که از بین دو واژه مترادف بیچارگی و درماندگی که وزن هجایی آنها نیز یکسان است، واژه بیچارگی را برگزیند تا بین کلمات تناسب صوری - آوایی برقرار شود:

عمرت برفت و چاره کاری نساختی اکنون که چاره نیست به بیچارگی بیا

(همان، ۱۳۸۹: ۷۰۳)

در بیت زیر، واژه «ضحاک» در جایگاه صفت به کار رفته است. علت بلاغی این گزینش آن است که از یکسو با اسم خاص ضحاک در شاهنامه جناس تام بسازد و از سوی دیگر از نظر ساخت صرفی با کلمه فتان که صیغه مبالغه است، شباهت و یکسانی داشته باشد. اگر به جای این لفظ، واژه خندان ذکر می‌شد که هم از نظر وزنی و هم از نظر معنایی کاملاً درست می‌بود، چنین ظرافت‌های بلیغ و زیبایی حاصل نمی‌شد:

غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم که کید و سحر به ضحاک و سامری آموخت

(همان، ۱۳۹۴: ۲۳۸)

شفیعی کدکنی در بحث از نقش موسیقی در تکامل جمال‌شناسی شعر حافظ اشاره کرده‌اند که عامل موسیقی، یکی از انگیزه‌های اصلی سخنور در انتخاب لفظ است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۴۲۸). سعدی نیز در بیت زیر به راحتی می‌توانست به جای «بار» از هم‌معنی آن یعنی دوست بهره گیرد؛ اما برای اینکه با واژه بار تناسب صوری و موسیقایی برقرار کند و غنای کلام را افزایش دهد، آن را برگزیده است:

تا مست نباشی نبری بار غم یار آری شتر مست کشد بار گران را

(سعدی، ۱۳۹۴: ۱۷۴)

باتوجه به نمونه‌های زیر در پاسخ به این پرسش که در چه هنگام شاعر «مسند» را و در چه زمانی «تخت» را برمی‌گزیند؟ باید گفت که به طور قطعی این موضوع به ارتباط این واژه‌ها با کلمات دیگر بیت و تناسب بین آنها مربوط می‌شود:

اگرم بر آورد بخت به تخت پادشاهی نه چنان که بنده باشم همه عمر در رکبیت
(همان: ۲۶۹)

تو را به تخته و تابوت درکشند از تخت گرت خزانه و لشکر هزار خواهد بود
(همان، ۱۳۸۹: ۸۶۲)

ایهام تناسب

سعدی در بیت زیر می‌توانست برای اسم لعبت به‌جای صفت شیرین مترادف آن یعنی زیبا را برگزیند؛ اما به سبب ایجاد ایهام تناسب با واژه تَرُش و مناسبت با حلوا، از محور جانشینی واژه‌ای را برگزیده است که به کلام ظرافت و زیبایی بخشد:

لعبت شیرین اگر ترش ننشیند مدعیانش طمع کنند به حلوا
(همان، ۱۳۹۴: ۲۶۷)

علت ذکر واژه شور به‌جای شوق یا فتنه در مثال زیر نیز ایجاد تناسب با لفظ شیرین است:

آفرین بر زبان شیرینت کاین همه شور در جهان انداخت
(همان: ۱۱۲)

استعاره

در بخش قبلی به یکی از کارکردهای استعاره و انگیزه بلاغی سخنور در کاربرد آن، پرهیز از تکرار واژه، اشاره شد. فراوانی آن کارکرد استعاره، کم و محدود است؛ از دیگر کارکردهای مهم استعاره، ایجاد تناسب با واژه‌های دیگر کلام است. باید به این نکته توجه داشت که کاربرد استعاره حتماً به زیبایی کلام و بلاغت آن نمی‌انجامد؛ درحقیقت زمانی استعاره عین بلاغت است که کلام آن را اقتضا کند و بدان نیاز باشد؛ به‌گونه‌ای که در صورت استفاده‌نکردن از آن به بلاغت کلام آسیب وارد شود. شگردهای بیانی و بدیعی در سخن سعدی جنبه زینتی ندارد؛ به همین سبب او بیشتر زمانی از استعاره استفاده می‌کند که بخواهد بین کلمات در محور همنشینی تناسب ایجاد کند. در بیت زیر انگیزه بلاغی در کاربرد استعاره ماه، ایجاد مراعات‌النظیر در سطح کلام است؛ افزون‌بر این، نکات دیگری نیز منظور نویسنده بوده است که در ادامه بیان می‌شود:

گر ماه من برافکند از رخ نقاب را برقع فروهلد به جمال آفتاب را
(همان: ۱۷۳)

سعدی می‌توانست از هر واژه دیگری، مانند شمع، برای استعاره از یار بهره برد؛ اما هدف او از گزینش لفظ ماه، ایجاد پیوند با کلمه آفتاب است. بلاغت انتخاب این لفظ در اینجا زمانی مشخص می‌شود که کلمات دیگری جایگزین آن گردد. اگر لفظ اصلی یعنی یار ذکر می‌شد، جمله از هر نظر کامل بود؛ اما تناسبی بین کلمات وجود نداشت. اگر لفظ شمع آورده می‌شد، افزون‌بر بی‌تناسبی بین کلمات، از نظر میزان ارزش همپایگی بین شمع و آفتاب نیز ناسازگاری به وجود می‌آمد و کلام بسیار غیرواقعی و دور از حقیقت جلوه می‌کرد؛ زیرا شمع هم‌سطح آفتاب نیست؛ بنابراین سعدی لفظی را در جایگاه استعاره برگزیده است که همپایه آفتاب است. از این رو نقش بلاغی استعاره در سخن سعدی به این صورت است که کلام در سطح جمله بسیار طبیعی جلوه کند و بین واژه‌ها از هر نظر تناسب برقرار شود؛ برای مثال اگر در بیت زیر به‌جای «آن دُر» از کلمه دندان استفاده شده بود، آن واقعیت‌نمایی که اکنون از توازن و همپایگی کلمات با

هم برمی آید، در کلام وجود نداشت و به یقین در آن حالت ناهمپایگی دندان با مرجان، کلام را برای مخاطب غیرعادی جلوه می داد:

آن دُرّ دو رسته در حدیث آمد وز دیده بیوفتاد مرجانم
(همان: ۹۶)

از نظر بلاغت، استعاره در اینجا لازم و ضروری است و اگر نبود، کلام ناقص می شد. وقتی سعدی می خواهد دندان های فرد منظور را از مرجان برتر نشان دهد، حتماً باید لفظی را به کار برد که هم سطح مرجان باشد و از کاربرد لفظ اصلی پرهیزد. از این رو بلاغت اقتضا می کند که سخنور بداند کجا به جای لفظ اصلی و صریح از استعاره استفاده کند و کجا واژه اصلی کارآیی بیشتری دارد. کلام در زبان سعدی استعاره را می طلبد.

در بیت زیر، بدون توجه به قافیه، اگر به جای جان در مصراع دوم آشکارا لفظ یار می آمد، آسیب استفاده نکردن از استعاره به خوبی نمایان می شد:

از رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن من خود به چشم خویشان دیدم که جانم می رود
(همان: ۳۰۷)

در این بیت استفاده از استعاره به ایجاد جناس تام و تناسب کلمات انجامیده است؛ هم چنین این مفهوم را مجسم می کند که رفتن یار از نزد شاعر به اندازه ای دردناک است که گویی جان از بدنش می رود؛ در واقع بلاغت استعاره در این نکته است که نیاز کلام آن را اقتضا کرده است.

مجاز

از منظر بلاغت گزینش واژه، یکی از انگیزه های اصلی در کاربرد مجاز ایجاد تناسب با دیگر واژه های کلام است. واژه باد در بیت زیر معنای مجازی آه می دهد. سعدی به جای واژه اصلی، واژه دیگری را در معنای مجازی گزینش کرده است؛ زیرا آن واژه در سطح کلام با کلمات آب و آتش تناسب مراعات النظیری می یابد:

باد دریغ و آب چشم ارچه موافق مَند آتش عشقت آن چنان نیست که وانشانمش
(همان: ۲۳۷)

مصححان در تصحیح متون افزون بر در نظر گرفتن اقدم نسخ در ضبط صورت درست، همواره به تناسب کلمات در سطح هم نشینی نیز توجه داشته اند. در بیت زیر، در نسخه بدل به جای «بهای»، لفظ «شعاع» آمده است. واژه بهای در ارتباط با ماه و خور معنای روشنایی می دهد و در ارتباط با «بازار شکستن» معنای قیمت را به ذهن متبادر می کند و اینها با گزینش واژه شعاع تحقق نمی یابد؛ بنابراین سعدی به طور قطعی از لفظ بهای استفاده کرده است:

بهای روی تو بازار ماه و خور بشکست چنان که معجز موسی طلسم جادو را
(همان: ۱۹۸)

تناسب از نوع دلالتی

مقصود از تناسب دلالتی این است که یک واژه باید از نظر موقعیت کاربردی با واژه های دیگر کلام بسیار هماهنگ باشد؛ یعنی از نظر بار معنایی، ارزشی، اجتماعی، اخلاقی، عاطفی متناسب با بافت کلام باشد. در بحث بلاغت واژه نیز به این نکته باید توجه داشت که کلمه باید با موضوع و موقعیت مناسب کامل داشته باشد؛ در واقع واژه های در کلام باید از نظر کاربردشناختی تناسب بسیاری با هم داشته باشند. در کلام سعدی ارتباط واژه ها با هم از انسجام معنایی و

دلالتی بالایی برخوردار است؛ به طوری که زیبایی کلام او به سبب هنجارگریزی و ناسازگاری کلمات در محور همنشینی نیست؛ بلکه در تناسب همه‌جانبه آنها با هم است. در این قسمت به چند نمونه از این نوع تناسب در سخن سعدی اشاره می‌شود.

تناسب واژه‌ها برای تجسم مفهوم و حالت منظور

از موضوعات مهم این نوع تناسب، انتخاب درست واژه برای واقعیت‌نمایی در تجسم حالت و وضعیتی است که نویسنده می‌خواهد بیان کند. در بیت زیر واژه اعتدال، کلمه مرکزی و اصلی موضوع است و حالت خاصی را القا می‌کند. سعدی برای گل واژه درخت را آورده است و از الفاظ دیگری مثل بوته و... پرهیز کرده است؛ این موضوع به سبب رعایت تناسب با قامت است تا مفهوم اعتدال به مخاطب القا شود؛ زیرا اعتدال بوته در ارتباط با قامت، تجسم‌شدنی نیست؛ در نتیجه انتخاب واژه درخت در اینجا کاملاً در تناسب با حالت اعتدال است:

تو آن درخت گلی کاعتدال قامت تو بی‌برد قیمت سرو بلندبالا را

(همان: ۱۰۲)

سخنور بلیغ همواره در کاربرد کلمات، به قدرت القای آنها توجه دارد و کلماتی را انتخاب می‌کند که بتواند حالت‌های عاطفی و روانی را در ذهن مجسم کند. در بیت زیر به جای واژه تشویش، در نسخه بدل کلمه احوال ذکر شده است.

تو فارغی و عشقت بازبچه می‌نماید تا خرمنت نسوزد تشویش ما ندانی

(همان: ۵۲)

با مقایسه این دو واژه در بافت معنایی بیت، کاملاً مشخص است که آن حالت اضطراب و پریشانی منظور شاعر با واژه احوال در ذهن مجسم نمی‌شود؛ بنابراین سعدی با ذکر کلمه تشویش تفاوت حالت روانی خود را با حالت معشوق که با واژه فارغ نشان داده شده، به بهترین شکل ممکن مجسم کرده است.

تقابل مفاهیم

اگر واژه محوری کلام از نظر ارزشی مثبت یا منفی باشد، حتماً کلمات دیگر نیز از آن تأثیر می‌پذیرند تا معنا بهتر القا شود. در بیت زیر مثبت و منفی بودن قضایا بر انتخاب کلمات تأثیر گذاشته است. واژه‌هایی که با قهر در جایگاه مضاف و مسند آمده‌اند، بسیار با آن سازگار و همخوان هستند. در مصراع دوم نیز واژه لطف کلماتی را جذب کرده است که با معنای آن سازگاری و هماهنگی کامل دارد:

گاهی سموم قهر تو همدست با خزان گاهی نسیم لطف تو همراه با صبا

(همان، ۱۳۸۹: ۷۰۱)

واژه همدست زمانی به کار برده می‌شود که موضوع منفی باشد. در مقابل، واژه همراه القاگر حس صمیمیت و محبت است. اگر این دو واژه به جای هم به کار برده شود، در تجسم معنا و القای آن به مخاطب خلل ایجاد می‌گردد. فرایند تأثیر کلمات بر یکدیگر در گزینش، در حالت تقابل بین دو قضیه بهتر خودنمایی می‌کند. عبدالقاهر جرجانی چنین جاذبه و کششی در بین واژگان را «تَوَخُّی» می‌خواند که شفیع کدکنی آن را «قدرت احضار کلمات» ترجمه کرده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۷۸). در بیت زیر از سعدی نیز این اصل اساسی در گزینش واژه کاملاً نمایان است:

تو را که این همه بلبل نوای عشق زند چه التفات بود بر ادای منکر زاغ؟
(سعدی، ۱۳۹۴: ۲۱۲)

سعدی برای بلبل «نوای عشق» آورده است و برای زاغ «ادای منکر» تا تقابل آنها به بهترین صورت نمایش داده شود. اگر به جای ادا برای زاغ هم نوا ذکر می‌شد، ضعف در گزینش واژه به بلاغت و زیبایی کلام بسیار آسیب وارد می‌کرد. توجه به موقعیت کاربردی واژه‌ها تناسب بین شخصیت‌ها و زبان آنها در کاربرد کلمات، از نکات مهم دیگری است که سعدی هنرمندانه به آن توجه می‌کند.

چو بذل تو کردم جوانی خویش به هنگام پیروی مرانم ز پیش
(همان، ۱۳۸۴: ۴۴)

اگر سعدی در بیت بالا به جای کلمه بذل، لفظ صرف را می‌آورد، هیچ‌گونه خللی از نظر دریافت معنا و وزن شعر ایجاد نمی‌شد؛ اما این دو واژه از نظر بار عاطفی و اخلاقی و اجتماعی با هم تفاوت دارند. واژه بذل وجهه مثبت دارد و بار معنایی آن ادب و احترام گوینده در تعامل با مخاطب است. چنین مفاهیمی در واژه صرف وجود ندارد. این واژه را شاپور در جایگاه زبردست به فرادست خود یعنی خسرو پادشاه می‌نویسد. اگر سعدی از لفظ صرف استفاده می‌کرد، این واژه در کلام، با توجه به موقعیت و رابطه شخصیت‌ها نسبت به هم ناهنجار جلوه می‌کرد.

هر اسمی کاربرد خاصی دارد؛ بنابراین اگر آن اسم با مفاهیمی بیاید که از نظر بافت کاربردی تناسبی با هم ندارند، کلام نازیبا و غیربلیغ خواهد شد. این موضوع، یعنی رعایت تناسب دلالتی در گزینش و کاربرد الفاظ با هم، در کلمات درد، درمان، زخم، مرهم بهتر دریافت می‌شود. برای واژه درد باید کلمه درمان ذکر شود، نه مرهم؛ همان‌طور که برای واژه زخم نمی‌توان کلمه درمان آورد و باید از لفظ مرهم استفاده کرد. سعدی در هرجایی که از واژه درد استفاده کرده، لفظ درمان را نیز به کار برده است و برای کلمه زخم نیز از مرهم استفاده می‌کند؛ جز در یک جا که در چاپ‌های فروغی و یوسفی محل اختلاف است. اگر درباره بیت زیر، چاپ یوسفی را نسبت به ضبط فروغی محکم و استوار بدانیم، باید گفت که سعدی تنها به ضرورت قافیه برای «درد» به جای «درمان»، «مرهم» آورده است:

به دردی مبتلا گشتم که طاقتم می‌نیارم من قناعت می‌کنم با درد چون مرهم نمی‌بینم
(همان، ۱۳۹۴: ۲۴۰)

واژه از نظر بلاغی باید متناسب با موضوع و مفهوم انتخاب شود؛ به همین سبب چاپ یوسفی و ذکر مرهم برای درد، عیب در گزینش و کاربرد واژه است؛ زیرا دو واژه هیچ تناسب دلالتی با هم ندارند؛ اما در چاپ فروغی چون به جای درد، زخم آمده است، قضیه تناسب نداشتن دلالتی دو واژه پذیرفتنی نیست؛ البته گفتنی است که مصراع نخست این بیت در ضبط فروغی کاملاً متفاوت است:

قناعت می‌کنم با درد چون درمان نمی‌یابم تحمّل می‌کنم با زخم چون مرهم نمی‌بینم
(همان، ۱۳۸۹: ۵۶۹)

رعایت ادب و عفت کلام

سعدی در گزینش واژه عفت کلام و ادب را در نظر دارد. در نسخه بدل، در بیت زیر به جای فتنه، شهوت آمده است. با توجه به اینکه بار معنایی شهوت از نظر اخلاقی و شرعی منفی است، به یقین سعدی همان فتنه را گفته است که در متن

چاپ فروغی ضبط است؛ اما یوسفی در غزل‌های سعدی ترکیب شهوت‌انگیز را به‌جای فتنه‌انگیز ضبط کرده است که در درستی آن باید شک کرد (همان، ۱۳۹۴: ۲۴۷)؛ زیرا افزون‌بر موضوع عفت کلام، در همه آثار سعدی ترکیب فتنه‌انگیز بسیار کاربرد دارد؛ اما ترکیب شهوت‌انگیز در آثار او نمودی ندارد:

چه دل‌ها بردی ای ساقی به ساق فتنه‌انگیزت دریغا بوسه چندی بر زنخدان دلاویزت

(همان، ۱۳۸۹: ۴۲۵)

سعدی **تاحدی** به رعایت عفت کلام اهمیت می‌دهد که در اشاره به عورت انسان نیز به استعاره متوسل می‌شود و از ذکر الفاظ اصلی خودداری می‌کند (ر.ک. همان، ۱۳۸۴: ۱۵۳).

نتیجه‌گیری

تکرار واژه زمانی زیبا و زیبایی‌آفرین است که با تفاوت معنایی همراه باشد؛ به همین سبب سعدی نیز زمانی واژه را تکرار می‌کند که متضمن ظرافت خاصی باشد؛ یعنی باینکه در ظاهر تکرار به نظر می‌رسد، در باطن آن، تفاوت معنایی وجود داشته باشد؛ البته وقتی تکرار یک واژه در بیت یا دو جمله پشت سرهم، با تفاوت معنایی و خلق ظرافت و نکته بدیعی همراه نیست، از تکرار پرهیز می‌کند.

یکی از مهم‌ترین وجوه بلاغت در کلام سعدی که به حوزه‌گزینش و کاربرد واژه مربوط می‌شود، استفاده از امکانات زبانی خاص است؛ مانند مترادف، استعاره، مجاز، تغییر صورت صرفی واژه، معادل عربی واژه برای پرهیز از تکرار یک لفظ. او در عبارت یا جمله دوم هنگامی که قرار است معنای واژه‌ای تکرار شود، به‌جای تکرار عینی لفظ از این ظرفیت‌های زبانی بهره می‌گیرد.

سعدی در گزینش واژه و کاربرد آن استاد بی‌بدیلی است. تناسب بین کلمات به القای هرچه بهتر معنای منظور می‌انجامد؛ به همین سبب مبنای انتخاب واژه در سخن او این است که واژه با کلمات محوری دیگر زیباترین و نزدیک‌ترین تناسب را داشته باشد. سعدی در گزینش کلمات از واژه‌هایی استفاده کرده است که در سطح جمله و محور همنشینی با هم تناسب دارند؛ به گونه‌ای که اگر یکی از کلمات محوری به هم‌معنی آن تغییر یابد، زیبایی حاصل از تناسب از بین خواهد رفت.

استعاره در زبان او جنبه زینتی و آرایشی ندارد و بر اساس نیاز کلام است. انگیزه اصلی او در کاربرد استعاره، بیشتر ایجاد تناسب با واژه‌های دیگر کلام در سطح همنشینی است.

اگر سخنور در هنگام بیان مفهوم بکوشد تا از واژه‌های متناسب بهره برد، درحقیقت از صنایع بدیعی استفاده کرده است. از این‌رو رعایت تناسب در گزینش کلمات به آفرینش صناعات بدیعی می‌انجامد و بیشتر این صناعات به حوزه‌گزینش واژه مربوط می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱- به ندرت پیش می‌آید که در شعر دیگران تکرار یک واژه در بیت مانند کلمات تکراری در سخن سعدی، زیبا و زیبایی‌آفرین جلوه کند. درواقع سعدی با انگیزه خلق زیبایی واژه را تکرار می‌کند. تکرار در کلام او یا جنبه معنای خاصی مانند تأکید دارد یا در ظاهر تکرار می‌نماید و در باطن آن نکات ظریفی نهفته است که باعث می‌شود کلمات مکرر از نظر معنایی تفاوت داشته باشند. راز زیبایی

تکرارهای موجود در سخن سعدی نیز بیشتر به همین تفاوت معنایی در بین کلمات تکراری مربوط می‌شود که «گونه‌ای آشنایی‌زدایی دیریاب» به شمار می‌رود (فتوحی، ۱۳۸۶: ۴۲۵). شفیع کدکنی این تکرارهای سخن سعدی را که با تفاوت معنایی همراه است تکرارهای نامرئی می‌نامد (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۱۶۶). به‌طور خلاصه تکرارهای زیبای او چنین حالتی دارند:

الف) دو واژه به گونه‌ای در کلام قرار گرفته‌اند که تکرار آنها به موسیقی سخن افزوده است؛ مثلاً در پایان قرینه‌ها یا در آغاز و پایان بیت که ردّ الصدر إلى العجز ایجاد شده است. در این حالت دو واژه نسبت به هم فاصله دارند و موسیقی حاصل از آن باعث جذابیت شده است:

قدم باید اندر طریقت نه دم که اصلی ندارد دم بی‌قدم
(سعدی، ۱۳۸۴: ۵۵)

ب) یک واژه در ترکیبات گوناگون به کار رفته است و در هر کدام از ترکیب‌ها، معنای متفاوتی دارد (سمیعی، ۱۳۷۸: ۲۸۸):

گر سرم می‌رود از عهد تو سر باز نپیچم تا بگویند پس از من که به سر برد وفا را
(سعدی، ۱۳۹۴: ۳۵)

- تکرار واژه باعث ایجاد یکی از آرایه‌های بدیعی مانند ایهام، استخدام، اسلوب حکیم و... شده است:

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من از خاک بیشتر نه که از خاک کم‌تریم
(همان: ۱۸)

۲- این موضوع، استفاده از مترادف برای پرهیز از تکرار، یک اصل بلاغی است که بیشتر سخنوران در آثارشان رعایت کرده‌اند. در تاریخ بیهقی و تاریخ جهانگشا نیز نمونه‌های بسیاری در این باره مشاهده می‌شود. در شاهد زیر از تاریخ بیهقی از صفت غریب ناشیرین استفاده شده است و علت کاربرد آن همین فرایند پرهیز از تکرار واژه «زشت» در دو جمله پی‌درپی است: «عامه مردم او را لعنت کردند بدین حرکت ناشیرین که کرد و از آن زشت‌ها که بر زبان راند» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۲۳۲). در تاریخ جهانگشا نیز این موضوع کاملاً مشاهده می‌شود: «وخامت عاقبت امور و ندامت سرانجام کارها باز اندیشید» (جوینی، ۱۳۸۷: ۶۸).

۳- در این بیت از مثنوی نیز موضوع تغییر صورت صرفی واژه برای پرهیز از تکرار بین دو واژه مادح و مداح مشاهده می‌شود:

مادح خورشید، مداح خود است که دو چشم روشن و نافرمد است
(مولوی، ۱۳۸۴: ۷۲۱)

۴- در آیه ۸۵ سوره نساء نیز برای مفهوم بهره و سهم، دو واژه نصیب و کفل ذکر شده است. این دو واژه از نظر قطب ارزشی با هم تفاوت دارند؛ به همین سبب خداوند با وجود اینکه می‌توانست یکی از آنها را دو بار در کلام تکرار کند، برای نمایاندن دو حالت متضاد، هر واژه را در نظام ارزشی مربوط به خود آورده است. واژه نصیب مربوط به قطب مثبت مفاهیم است؛ به همین سبب برای «شفاعة حسنة» آمده است و واژه کفل نیز برای «شفاعة سيئة» ذکر شده است که به جنبه منفی قضیه مربوط می‌شود (نساء: ۸۵).

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۴). تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: علم، چاپ چهارم.
- ۳- جوینی، عطاملک (۱۳۸۷). تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران: هرمس.
- ۴- خطیبی، حسین (۱۳۶۶). فن نثر در ادب فارسی (ج ۱)، تهران: زوآر.
- ۵- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی، تبریز: ستوده، چاپ دوازدهم.

- ۶- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۹). کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر، چاپ پانزدهم.
- ۷- ----- (۱۳۸۴). بوستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ هشتم.
- ۸- ----- (۱۳۸۴ب). گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ هفتم.
- ۹- ----- (۱۳۹۴). غزل‌های سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ۱۰- سمیعی، احمد (۱۳۷۸). «سعدی در غزل»، مجموعه مقالات سلسله موی دوست، گردآورنده کاووس حسن‌لی، شیراز: هفت اورنگ، ۲۸۵ - ۳۰۷.
- ۱۱- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۳). موسیقی شعر، تهران: آگاه، چاپ چهارم.
- ۱۲- ----- (۱۳۹۱). رستاخیز کلمات، تهران: سخن، چاپ سوم.
- ۱۳- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). نگاهی تازه به بدیع، تهران: فردوس، چاپ چهاردهم.
- ۱۴- صفوی، کورش (۱۳۸۳). از زیان‌شناسی به ادبیات (ج ۲)، تهران: سوره مهر، چاپ دوم.
- ۱۵- فتوحی، محمود (۱۳۸۶). بلاغت تصویر، تهران: سخن.
- ۱۶- موحد، ضیاء (۱۳۷۳). سعدی، تهران: طرح نو.
- ۱۷- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۶). مثنوی معنوی، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، تهران: هرمس، چاپ چهارم.
- ۱۸- نشاط، محمود (۱۳۷۸). «نقش واژه‌ها و ترکیبات در آثار سعدی»، مجموعه مقالات سلسله موی دوست، گردآورنده کاووس حسن‌لی، شیراز: هفت اورنگ، ۲۱۸ - ۲۳۷.